

تهران، ۱۳۵۲ش؛ قفطی، علی بن یوسف، تاریخ الحکماء، به کوشش بهمن دارابی، تهران، ۱۳۷۱ش؛ مدرّس تبریزی، محمّدعلی، ریحانة الادب، تهران، ۱۳۷۴ش؛ نامه دانشوران ناصری، قم، ۱۳۳۸ش؛ Pingree, D., «Abu Sahl Kuhi», *Encyclopaedia Iranica* I, New York, 1983. مژگان گله‌داری

أبوعلی دقّاق. حسن بن علی بن محمّد بن اسحاق، صوفی نامدار سده چهارم و پنجم ق، معروف به «استاد شهید» که عنوانی احترام آمیز برای او بوده و با «شهادت» به معنی رایج آن ارتباطی ندارد (شفیعی کدکنی، ج ۲، ص ۶۶۶)؛ در اصل نیشابوری بود و در همان شهر، زبان عربی و نحو و اصول را فرا گرفت و در نحو به درجه‌ای از تبخّر رسید که به «ابوعلی نحوی» شهرت یافت. سپس به مرو رفت و در آنجا نزد علی خضری و ابوبکر قفال به آموختن فقه پرداخت و در همان شهر از ابوعلی شیبوی و ابوهیثم کشمیهی و در نیشابور از ابوعمرو بن حمدان حدیث شنید. پس از تحصیل علوم رایج زمانه، به تصوّف روی آورد و، با اختیار مصاحبت ابوالقاسم نصرآبادی، او را به مرادی برگزید (فارسی، ص ۲۳۳-۲۳۶؛ همچنین نک: سبکی، ج ۴، ص ۳۲۹؛ اسنوی، ج ۱، ص ۵۲۲). سلسله طریقت او، از سوی نصرآبادی، به شبلی و جنید شیرازی و سری، و در ادامه به تابعین می‌رسد (ابوالقاسم قشیری، الرسالة القشیریة، ص ۴۲۰؛ همو، ترجمه رساله قشیریة، ص ۵۰۸؛ همچنین نک: عطّار نیشابوری، ج ۲، ص ۱۸۸؛ جامی، ص ۲۹۸).

ابوعلی «بیانی صریح و بیانی فصیح» (هجویری، ص ۲۴۷) و در «وعظ و تذکیر شأنی عظیم» (عطّار نیشابوری، همان‌جا) داشت، تا آنجا که او را «لسان وقت و امام عصر» می‌گفتند («زبان وقت بود به نیشابور»، خواجه عبدالله انصاری، ص ۶۳۰؛ همچنین نک: فارسی، همان‌جا). او به سخنوری شهرت داشت و مجالسش چنان گرم و پرشور بود که تا مدّتها از آن حکایتها می‌کردند (عطّار نیشابوری، ج ۲، ص ۱۸۹) و حتّی شاعری چون خاقانی، دقایق نظم خود را با سخن او مقایسه می‌کرد (خاقانی شروانی، ص ۲۳۶). خواجه عبدالله انصاری (همان‌جا) او را «پسینه گویندگان مشایخ» خوانده است. به گفته فارسی (همان‌جا) او نخستین کسی است که مبانی طریقت را به فارسی در مجالس خود شرح کرده است. مدرّس تبریزی آورده است که «گویند خواجه عبدالله انصاری مناجات مشهور خود را از کلمات این عارف ربّانی اقتباس کرده است» (مدرّس تبریزی، ج ۱، ص ۲۲۲). در آخر عمر دقّاق، سخنان او را کسی فهم نمی‌کرد و

اسلامی، همان‌جا). آثار کوهی به علوم ریاضیات، هندسه و نجوم اختصاص دارد و همه به زبان عربی است. بعضی از آنها موجود و بسیاری مفقود است و بعضی ناتمام مانده است. عنوان مهم‌ترین آنها در الفهرست بیرونی و تاریخ الحکماء قفطی آمده است (ابن ندیم، همان‌جا؛ قفطی، ص ۴۸۱-۴۸۲) و دیگر منابع نیز به همین آثار اشاره کرده‌اند:

۱. کتاب البرکار التام والعمل: این کتاب دارای مقدمه و دو مقاله است. ویکه نسخه عربی و ترجمه فرانسوی آن را در سال ۱۸۷۴م، به همراه مقدمه و یادداشت‌هایی، با عنوان سه رساله عربی درباره برگر تاسم^۱، منتشر کرد (قربانی، همان، ص ۴۲۳؛ همچنین برای آگاهی از نسخه‌های آن، نک: درایستی، ج ۲، ص ۶۳۳)؛ ۲. الاصول علی نحو کتاب اقلیدس والذی خرج منه (درباره اصول روش کتاب اقلیدس)؛ ۳. صنعت الاسطرلاب البراهین که شامل دو مقاله است؛ ۴. احداث النقط علی الخطوط (روش استخراج دو خط به نسبت از یک زاویه)؛ ۵. مراکز الدوائر علی الخطوط من طریق التحلیل دون التریب؛ ۶. الزیادات علی ارشمیدس فی المقالة الثانیة؛ ۷. استخراج الضلع المسبّع فی اللآثرة (درباره روش اندازه‌گیری و محاسبه هفت ضلعی در دایره)، کوهی این اثر را به عضدالدوله دیلمی تقدیم کرده است (اسماعیل پاشا بغدادی، ج ۲، ستون ۵۰۲؛ درایستی، ج ۱، ص ۷۴۷).

کوهی علاوه بر آثار ناتمامی که از خود برجای گذاشته است، مانند مراکز الاکر و کتاب اصول علی تحریکات اقلیدس (قفطی، ص ۴۸۱-۴۸۲؛ نامه دانشوران ناصری، ج ۶، همان‌جا)، آثار و رسائل متعدّد دیگری هم دارد که نسخه‌هایی از آنها در بعضی کتابخانه‌های جهان موجود است (برای اطلاع بیشتر، نک: قربانی، همان، ص ۴۲۳-۴۳۰؛ پینگری، ج ۶، ص ۱۰۵۵-۱۰۵۶).

منابع: ابن عربی، ابوالفرج اهرون، تاریخ مختصرالدول، ترجمه محمّدعلی تاج‌پور و حشمت‌الله ریاضی، تهران، ۱۳۶۴ش؛ ابن ندیم، محمّد بن اسحاق، الفهرست، به کوشش محمّد رضا تجدد، تهران، ۱۳۶۶ش؛ اسماعیل پاشا بغدادی، هدیه العارفین، تهران، ۱۳۸۷ق / ۱۹۶۷م؛ پینگری، دیوید، «ابوسهل ویجن بن رستم کوهی»، دانشنامه ایران و اسلام، به سرپرستی احسان یارشاطر، تهران، ۱۳۵۴ش؛ درایتی، مصطفی، فهرستواره دست‌نوشته‌های ایران، تهران، ۱۳۸۹ش؛ قربانی، ابوالقاسم، زندگینامه ریاضیدانان دوره اسلامی، تهران، ۱۳۶۵ش؛ همو، بیرونی‌نامه، تحقیق در آثار ریاضی استاد ابوریحان بیرونی ریاضی‌دان و منجم بزرگ ایران در سده چهارم و پنجم هجری،

1. Woepcke

2. Trois traités arabes sur le compas parfait

الرّسالة القشیریة، ص ۴۷۲؛ همو، ترجمه رساله قشیریة، ص ۶۰۰؛ عبّادی، ص ۱۴۵؛ محمدبن منور، ج ۱، ص ۲۶۴؛ عزالدین محمود کاشانی، ص ۱۹۰، با این همه، به موافقت بزرگانی چون سلمی با فقرا در سماع معترض بود و سکون را برای امثال او بهتر می دانست (ابوالقاسم قشیری، الرّسالة القشیریة، ص ۳۴۸؛ همو، ترجمه رساله قشیریة، ص ۳۷۶). او به داشتن پیر و دیدن استاد اصرار می ورزید و «مرید استاد ندیده» را به درختی خودرو تشبیه می کرد که بار و ثمر ندارد (ابوالقاسم قشیری، الرّسالة القشیریة، ص ۵۲۲؛ همو، ترجمه رساله قشیریة، ص ۵۰۸، ۷۲۹؛ سهروردی، ص ۴۰؛ عطار نیشابوری، ج ۲، ص ۱۸۸؛ جامی، ص ۲۹۸)؛ همچنین به شنیدن حکایات و سخنان مشایخ توصیه می کرد و آن را موجب «قوّت همت» و «ازدیاد طلب» و «فروشکستن دعوی» سالک می دانست (عطار نیشابوری، ج ۱، ص ۴). ابوعلی صاحب کرامات و اشراف بر ضمائر بود (هجویری، ص ۲۴۷؛ سهروردی، ص ۱۲۱؛ عبّادی، ص ۱۳۰) و به گفته محمدبن منور (ج ۱، ص ۳۹) به اشارت پیامبر (ص) در خواب، خاتقاه سراوی را در شهر نسا بنا نهاد (همچنین نک: جامی، ص ۲۹۵).

اگرچه به ابوعلی دقاق آثاری نسبت داده اند (مدّرس تبریزی، ج ۲، ص ۲۲۳؛ حاجی خلیفه، ج ۲، ستون ۱۴۳۴)، اما تنها مجموعه ای از سخنان پراکنده از او برجای مانده که اغلب ابوالقاسم قشیری آنها را جمع آوری کرده است (خواجه عبدالله انصاری، همان جا؛ جامی، ۲۹۷). این سخنان عمدتاً در موضوعات مختلف عرفانی است (هجویری، ص ۲۴۷، ۴۱۶، ۵۴۳؛ سمعانی، ص ۴۱، ۱۰۲؛ ابوالقاسم قشیری، ترجمه رساله قشیریة، ص ۸۸، ۹۰؛ عطار نیشابوری، ج ۲، ص ۱۸۸-۲۰۰؛ عبّادی، ص ۶۳، ۶۸؛ عزالدین محمود کاشانی، ص ۱۱۹، ۲۲). با این حال، عباراتی در تفسیر برخی از آیات قرآن از او باقی مانده است (مبیدی، ج ۵، ص ۱۲۹، ۱۳۲؛ ابوالقاسم قشیری، الرّسالة القشیریة، ص ۲۳۹، ۴۰۹، ۴۶۰؛ عزالدین محمود کاشانی، ص ۱۱۳). او ظاهراً به عربی اشعاری می سروده که نمونه هایی از آنها در منابع مختلف آمده است (خواجه عبدالله انصاری، ص ۶۳۱؛ ابن کنیر، ج ۱۲، ص ۱۳؛ ابن جوزی، ج ۱۵، ص ۱۵۲؛ جامی، ص ۲۹۷). عین القضاة همدانی (ص ۱۵۲) نیز ابیاتی به فارسی به او نسبت داده است.

درباره سال وفات ابوعلی اختلاف نظر وجود دارد و هرچند در منابع نزدیک به عصر او، آن را در ذوالحجّه ۴۰۵ ق (فارسی، همان جا؛ ابن عساکر، ص ۲۲۵؛ اسنوی، ج ۱، ص ۵۲۴؛ سبکی، ج ۴، ص ۳۳۰)، یا ذوالقعدة همان سال (خواجه عبدالله انصاری، ص ۶۳۰؛ جامی، همان جا) نوشته اند، ولی سال ۴۰۶ ق (اسنوی،

از این رو استقبال از مجالس او کم شده بود و خواجه عبدالله انصاری می گفت: «چون بوعلی دقاق را سخن عالی شد، مجالس او از خلق خالی شد» (عطار نیشابوری، ج ۲، ص ۱۹۹؛ جامی، ص ۲۹۹). به گفته خواجه عبدالله انصاری (ص ۲۳۶)، دقاق هر سال به شهری سفر می کرد و همواره «با گلیم در زیّ گردان» می رفت (ص ۲۸۹؛ همچنین نک: جامی، ص ۸۴، ۲۹۷). ابوعلی را از کثرت شوق و سوز و درد که داشت، «نوحه گر» عصر خویش می خواندند (عطار نیشابوری، ج ۲، ص ۱۸۸؛ مدّرس تبریزی، همان جا).

مهم ترین و بنام ترین شاگرد دقاق، ابوالقاسم قشیری است که احتمالاً در فاصله سالهای ۳۹۰ تا ۳۹۵ ق در نیشابور به مجلس او پیوست (فروزانفر، ص ۲۷) و چنان تحت تأثیر سخنان او واقع شد که در شمار مریدان خاص او درآمد و ابوعلی دختر خود را به عقدش درآورد (خواجه عبدالله انصاری، ص ۶۳۰؛ ابن خلکان، ج ۳، ص ۲۰۶). از دیگر شاگردان او، ابوبکر صیّرفی (عطار نیشابوری، ج ۲، ص ۲۰۰) و از همعصرانش که با او مصاحبت داشته، ابوعلی سیاه (جامی، ص ۲۹۶) و ابوسعید خرگوشی (عطار نیشابوری، ج ۲، ص ۱۹۲) بوده اند. ابوسعید ابوالخیر نیز در آغاز راه از او تأثیر پذیرفته و چندین خاطره عرفانی از آن دو در اسرارالتوحید آمده است (از جمله نک: محمدبن منور، ص ۵۱، ۸۰). به نظر می رسد اهمیت و اعتبار دقاق به اندازه ای بوده که مناقب نویسان ابوسعید برخی از حکایات را به گونه ای روایت کرده اند که او را با دقاق همتراز نشان دهند (همان، ص ۲۷۸-۲۷۹). بوعلی فارمدی (متوفی ۴۷۷ ق) به همنامی با دقاق افتخار می کرد و آن را موجب نجات خود در آخرت می دانست (عطار نیشابوری، ج ۲، ص ۱۸۸). سلسله نسب مشایخ بلیانی کازرون از طریق اسماعیل، پسر ابوعلی دقاق، به او می رسد (جنید شیرازی، ص ۶۱-۶۲؛ معین الدین شیرازی، ص ۱۸۶؛ محمودبن عثمان، ص ۴۴۵؛ جامی، ص ۲۶۴). دقاق شاگردانش را از صحبت سلاطین بر حذر می داشت (عطار نیشابوری، ج ۲، ص ۱۹۵) و بر زیان معنوی ارتباط با صاحبان قدرت تأکید می کرد (همان، ج ۲، ص ۱۹۲)، با این همه، عمال سلطانی و کارگزاران لشکری در میان مریدان او حضور داشتند (هزار حکایت صوفیان، ج ۱، ص ۸۹) که در صورت لزوم ایشان را نصیحت و موعظه می کرد (خواجه نظام الملک، ص ۶۴؛ غزالی، ص ۹۷-۹۸؛ نجم الدین رازی، ص ۹۸؛ حمدالله مستوفی، ص ۶۵۹).

دقاق «معرفت رسمی» را برای صوفی بی فایده می دانست (خواجه عبدالله انصاری، ص ۲۵۲؛ جامی، ص ۸۴) و بر ضرورت سماع در تصوّف تأکید داشت (ابوالقاسم قشیری،

همان جا؛ سبکی، همان جا؛ ابن عماد حنبلی، ج ۳، ص ۱۸۰؛ یافعی، ج ۳، ص ۱۷؛ ذهبی، ج ۱۷، ص ۱۹۶؛ فصیح خوافی، ج ۲، ص ۱۸۸ و سال ۴۱۲ق (ابن جوزی، ج ۱۵، ص ۱۵۱؛ ابن تغری بردی، ج ۳، ص ۲۵۶) را هم ذکر کرده‌اند. مزار او در شهر قدیم نیشابور، در قبلة کهن دیز و در کنار مدفن ابوالقاسم قشیری و محمد بن یحیی بوده است (حاکم نیشابوری، ص ۱۵۲).

منابع: ابن تغری بردی، جمال‌الدین، النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة، قاهره، ۱۳۸۳ق / ۱۹۶۳م؛ ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمان بن علی، المنتظم فی تاریخ الملوک والأئمه، به کوشش محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، ۱۴۱۲ق / ۱۹۹۲م؛ ابن خلکان، شمس‌الدین احمد، وفيات الاعیان و انباء ابناء الزمان، به کوشش احسان عباس، بیروت، ۱۹۶۸م؛ ابن عساکر، تبیین کذب المفتری فیما نسب الی الامام ابی الحسن الاشعری، به کوشش احمد حجازی السقا، بیروت، ۱۴۱۶ق / ۱۹۹۵م؛ ابن عماد حنبلی، عبدالحمی، شذرات الذهب، قاهره، ۱۳۵۰ق؛ ابن کثیر، ابوالقاسم حافظ، البداية و النهایة، بیروت، ۱۹۶۶م؛ ابوالقاسم قشیری، عبدالکریم بن هوازن، الرسالة القشیریة، به کوشش عبدالحمید محمود و محمود بن الشریف، (چاپ افست)، قم، ۱۳۷۴ش؛ همو، رساله قشیریة، ترجمه ابوعلی عثمانی، به کوشش بدیع الزمان فروزانفر، تهران، ۱۳۶۷ش؛ اسنوی، جمال‌الدین عبدالرحیم، طبقات الشافعیة، به کوشش عبدالله الجبوری، بغداد، ۱۳۹۰ق / ۱۹۷۰م؛ جامی، نورالدین عبدالرحمان، نفحات الانس من حضرات القدس، به کوشش محمود عابدی، تهران، ۱۳۸۶ش؛ جنید شیرازی، ابوالقاسم، شذرات الارزاق، به کوشش محمد قزوینی و عباس اقبال آشتیانی، تهران، ۱۳۲۸ش؛ حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله، کشف الظنون، استانبول، ۱۳۶۲ق / ۱۹۴۳م؛ حاکم نیشابوری، ابوعبدالله، تاریخ نیشابور، ترجمه محمد بن حسین خلیفه نیشابوری، به کوشش محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، ۱۳۷۵ش؛ حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران، ۱۳۸۷ش؛ خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل، دیوان، به کوشش ضیاء‌الدین سجادی، تهران، ۱۳۷۴ش؛ خواجه عبدالله انصاری، طبقات الصوفیة، به کوشش محمد سرور مولایی، تهران، ۱۳۶۲ش؛ خواجه نظام‌الملک طوسی، ابوعلی حسن، سیرالملوک (سیاستنامه)، به کوشش هیوبرت دارک، تهران، ۱۳۸۷ش؛ ذهبی، شمس‌الدین محمد بن احمد، سیر اعلام النبلاء، به کوشش شعیب الارنؤوط و محمدنعیم العرقسوسی، بیروت، ۱۴۰۶ق / ۱۹۸۶م؛ زرکوب شیرازی، ابوالعباس معین‌الدین، شمیران‌نامه، به کوشش اسمعیل واعظ جوادی، تهران، ۱۳۵۰ش؛ سبکی، عبدالوهاب بن علی، طبقات الشافعیة الکبری، به کوشش عبدالفتاح محمد الحلو و محمود محمد الطناحی، قاهره، ۱۳۳۶ق / ۱۹۱۸م؛ سمعانی، شهاب‌الدین احمد بن منصور، روح الارواح فی شرح اسماء الملک الفتاح، به کوشش نجیب مایل هروی، تهران، ۱۳۶۸ش؛ سهروردی، شهاب‌الدین عمر بن محمد، عوارف المعارف، ترجمه ابو منصور بن عبدالؤمن اصفهانی، به کوشش قاسم انصاری، تهران، ۱۳۶۴ش؛ شفیعی کدکنی، محمدرضا، «مقدمه»، نک: محمد بن مؤنر، عبادی، ابوالمظفر منصور بن اردشیر، مناقب الصوفیة،

به کوشش محمد تقی دانش پزوه و ایرج افشار، تهران، ۱۳۶۲ش؛ عزالدین محمود کاشانی، مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة، به کوشش جلال‌الدین همایی، تهران، ۱۳۹۰ش؛ عطار نیشابوری، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، به کوشش ریچارد آن نیکلسن، لیدن، ۱۹۰۵م؛ عین‌القضات همدانی، ابوالعالی عبدالله بن محمد، تمهیدات، به کوشش عقیف عسیران، تهران، ۱۳۷۷ش؛ غزالی، ابو حامد محمد، نصیحة الملوک، به کوشش جلال‌الدین همایی، تهران، ۱۳۶۱ش؛ فارسی، ابوالحسن، المنتخب من السیاق لتاریخ نیشابور، انتخاب ابراهیم بن محمد الأثر الصرغینی، به کوشش محمداکرم محمودی، تهران، ۱۳۹۱ش؛ فروزانفر، بدیع الزمان، «مقدمه»، نک: ابوالقاسم قشیری، رساله قشیریة؛ فصیح خوافی، احمد بن محمد، مجمل فصیحی، به کوشش محمود فرخ، مشهد، ۱۳۴۰ش؛ محمد بن مؤنر، اسرار التوحید، به کوشش محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، ۱۳۶۶ش؛ محمود بن عثمان، فردوس المرشدیة فی اسرار الصمدیة، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۵۸ش؛ مدرّس تبریزی، محمدعلی، ریحانة الادب، تهران، ۱۳۶۹ش؛ میبیدی، ابوالفضل رشیدالدین، کشف الاسرار و عده الابرار، به کوشش علی اصغر حکمت، تهران، ۱۳۷۱ش؛ نجم‌الدین رازی، عبدالله بن محمد، رموزات اسدی در زمزمات داوودی، به کوشش محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، ۱۳۸۱ش؛ هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، به کوشش محمود عابدی، تهران، ۱۳۸۳ش؛ هزار حکایت صوفیان، به کوشش حامد خاتمی پور، تهران، ۱۳۸۹ش؛ یافعی، عبدالله بن اسعد، مرآة الجنان و عبرة الیقظان، بیروت، ۱۳۹۰ق / ۱۹۷۰م.

سلمان ساکت

أبو الفرج اصفهانی

علی بن حسین بن محمد، مورخ، شاعر و ادیب مشهور عرب در قرون سوم و چهارم ق، و مؤلف کتاب معروف الاغانی*، از نوادگان مروان بن حکم (مستوفی ۶۵ق)، چهارمین خلیفه اموی. در سال ۲۸۴ق به دنیا آمد (خطیب بغدادی، ج ۱۱، ص ۴۰۰). در منابع کهن، به محل تولد او اشاره‌ای نشده است. جز اینکه تنوخی او را معروف به «اصفهانی» دانسته (نک: تنوخی، نشوارالمحاضرة و اخبار المداکره، ج ۱، ص ۱۸) و ثعالبی او را اصفهانی الاصل معرفی کرده است (نک: ثعالبی، ج ۳، ص ۱۰۹). پژوهشگران متأخر، به اتفاق، اصفهان را محل تولد او دانسته‌اند (نک: طاش کبری زاده، ج ۱، ص ۱۸۴؛ عبدالجلیل، ص ۲۰۷؛ نالینو، ج ۱، ص ۱۱۸؛ نسیکلسن، ص ۳۴۷؛ دایرةالمعارف فارسی، ذیل «ابوالفرج اصفهانی»). ولی از آنجا که خانواده او بیشتر در سامره و بغداد سکونت داشته‌اند و عمده زندگی او هم در بغداد گذشته و در آثار او در میان شهرهایی که به آنها سفر کرده یا در آنها سکونت داشته نامی از اصفهان برده نشده است، تولد او در اصفهان بسیار غریب می‌نماید. خلف‌الله معتقد است که لقب «اصفهانی» بر بیشتر افراد خاندان او اطلاق می‌شده و مختص